

## عکس تاریخی از سید اشرف الدین گیلانی

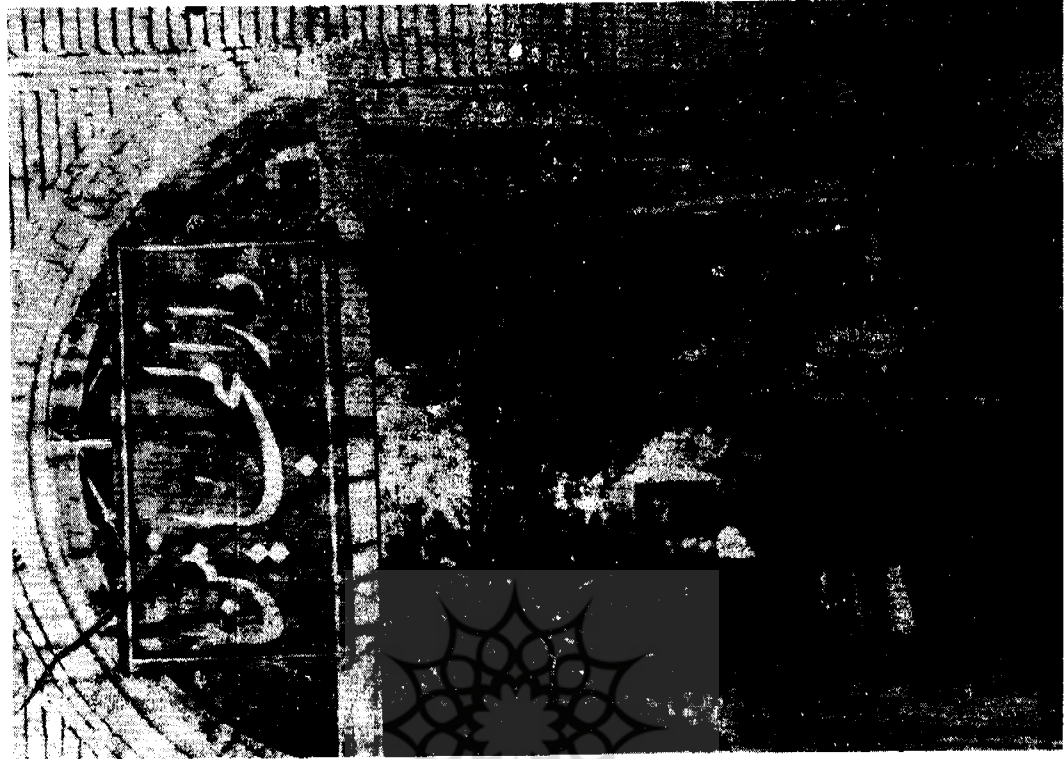
دوست دیرینه آقای محمود دزکام از نویسندگان و مدیر جریده "رگسار امروز" سالها پیش قطعات عکسی مربوط به سید اشرف الدین گیلانی، مدیر روزنامه معروف نسیم شمال و شاعر شهیر بدست می آورد و قصد داشته است که موقعی به چاپ آنها بپردازد و اینک از راه لطف آنها را در اختیار مجله آینده گذارده.

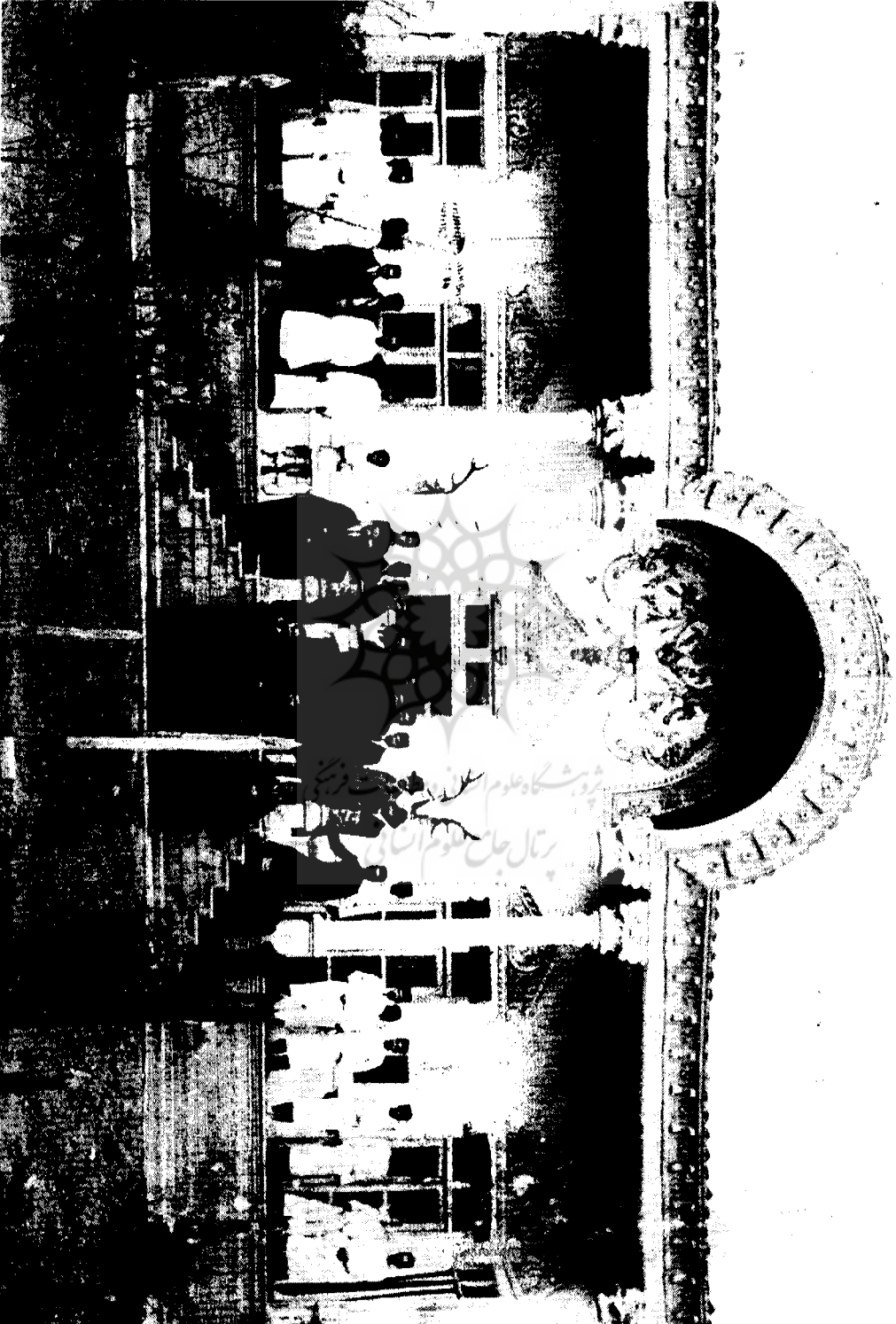
این عکسها مربوط است به موقعی که حکومت وقت برای خلاص شدن از قلم و زبان و شعر نسیم - شمال آن شاعر آزاده را دیوانه می خواند و به دارالمجانین می کشاند. این کار ظالمانه خشن و بسیار ناپسند در ۱۳۴۵ ق. اتفاق می افتد. از چهار قطعه عکسی که چاپ می شود یکی سید را با نگاهبانان دارالمجانین نشان می دهد و قطعه دیگر سید را در حین معاینه و عملیات طبی (درین جا ریش او را تراشیده اند). قطعه سوم عکس سر در دارالمجانین است با همان نگاهبانان و بالاخره در عکس چهارم اطبای دارالمجانین و افرادی که به ملاقات سید اشرف آمده بودند (از جمله دو فرنگی) دیده می شود. گفته شود که در متون قدیم دیده شده است که بجای دارالمجانین اصطلاح "محبس مجانین" استعمال شده.

بهترین سرگذشت پر از احساسات نسبت به سید اشرف را مرحوم سعید نفیسی نوشت و در مجله یغما چاپ شد. آقای حبیب یغمائی هم در باره او مقاله ای خواندنی دارد. کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران هم چند سال قبل مجلس ادب و بزرگداشتی برای سید اشرف گرفت و خطابه های خوب در آنجا خوانده شد.



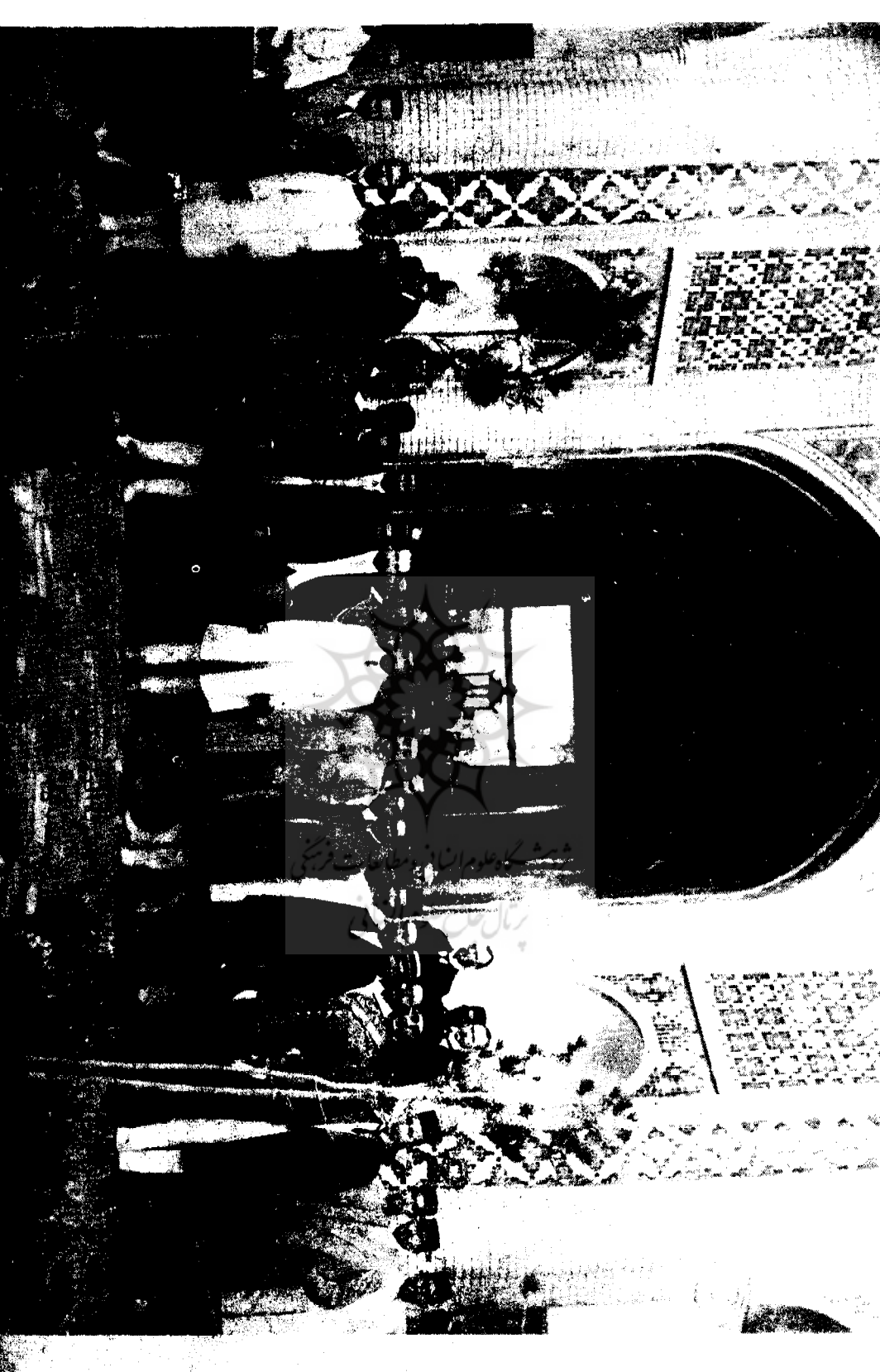
بزرگسازان  
بزرگسازان







پرویشکا ایلام انسانی و مطالبه سنجی  
ایلام انسانی



مشهد کعبه  
سال ۱۳۰۰

نقدی بر

تقریرات

سید ضیاء



دنیاله صفحه ۸۵۳

این حکومت جدیدالتشکیل که با اسلحه و آتش یک سرکرده نظامی روی کار آمده، نماینده افساندر فسونی است که به کسانی که در معبرش ایجاد اشکالات نمایند چیزی جز مشت نشان نمی دهد و در لحظه ای واحد، جان و مال و عاقله اشکال کنندگان را به عنوان رهنه صداقت آسپاد معرض سبید می گذارد. و این زبزی و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطن است که هر اقدامی راجبیز و مشروع می سازد. بنابراین تصور اینکه انتشار تلگراف اعلی حضرت آقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند (کذا) بالمره فکری نارسا بوده است . . . .

دکتر مصدق به این تلگراف تهدیدآمیز هم اعتنا نگذاشت و با سرپیچی از " اوامر شهریار ایران " استعفای خود را از مقام استانداری فارس تقدیم مقام سلطنت کرد و پس از تحویل حکومت شیراز به شاهزاده نصرت السلطنه (والی جدید و عموی احمد شاه) از شیراز خارج شد. از آنجا که یقین داشت به مجرد ورود به تهران دستگیر و تحویل زندان خواهد شد، سه ماه بعدی را به عنوان مهمانی معزز پیش خوانین بختیاری بسر برد تا اینکه دولت نود روزه سید ضیاء سقوط کرد و زندانیان آزاد شدند و تبعیدیها به تهران باز گشتند.

\* \* \*

دکتر مصدق در نطق دوم خود در مجلس دوره چهاردهم که جواب حرفهای نادرست سید ضیاء را می داد، با اشاره به لحن مستبدانه وی در دفاع از اعتبارنامه اش چنین گفت:

" . . . . آقا فرمودند که من نخست وزیر بودم و هرچه دلم خواست کردم. اگر یک نجس وزیر سابق چنین حقی برای خود قایل باشد که در مجلس شورای ملی، در حضور نمایندگان ملت، یک چنین اظهاراتی بکند، من حاضریم که تمام حرفهای خود را پس بگیرم . . . . در روز در همین مجلس، آقا به تمام رجال وطن پرست که میان آنها الدوله ها و السلطنه ها و الملک ها فراوان هستند گفت و آبرویی برای هیچ کدام از آنها باقی نگذاشت. مجلس جای این حرفها نیست که کسی از حایش بر-

خیرد و به اشخاصی که برای سالیان متعادی با صداقت رفتار کرده‌اند توهین بکند. اگر شما به آن اشخاص معتقد نیستید چرا این سماحت از آنها برای قبول مقامات دعوت می‌کنید؟ اگر آقای مؤتمن الملک (پیرنیا) بداست چرا وقتی که تعاضای شما را برای ریاست مجلس رد کرد از او مکدر شدید؟ و چرا به خود من (یکی از آن سلطنه‌ها) پیشنهاد ریاست مجلس کردید؟... مجلس شورای ملی باید با ملت یکی باشد و فرقی میان خود و ملت نگذارد. باید به ملت خدمت نماید. آن مجلس شورای ملی که از ملت جدا و به این اناطیل معتقد باشد مجلس شورای ملی نیست... (نمایندگان - صحیح است).

در رابطه با همین اظهارات سید و توهینی که در نطقش به رجال شریف مملکت کرد، مرحوم ضیاءالملک (حسعلی‌خان فرمند) نماینده همدان نیز نطق مهمی در همان مجلس چهاردهم ایراد کرد که متضمن نکته‌های نغز و بسیار جالب است. وی در قسمتی از این نطق چنین گفت:

"... آقا سید ضیاءالدین در سیانات خود آن چنان حملات شدید به آقای دکتر مصدق و رجال شریف پیش از کودتا - امثال مستوفی‌الممالک و سایر الدوله‌ها و السلطنه‌ها - کردند که من حقیقتاً متاثر شدم... درست است که توی اشراف پدرسوخه‌ترین و بدترین پیدامی‌شود همچنانکه در میان طبقات دیگر هم پیدا می‌شود. یکی از آن "الدوله"‌هایی که درباره آنها هم اکنون داد سخن می‌دادند آقای وثوق‌الدوله (عابد قرارداد ۱۹۱۹) است که به نظر ما از تمام الدوله‌ها و السلطنه‌ها با هم بدتر هستند. زیرا روح اکثر جوانان آن دوره را خراب کردند... ولی آقا سید ضیاءالدین با همین وثوق‌الدوله رفاقت بسیار نزدیک داشتند. ایشان فرمودند که وقتی نخست وزیر بوده‌اند یک مشت الدوله‌ها و السلطنه‌ها را توقیف کرده‌اند. ولی ایشان فقط الدوله‌ها و السلطنه‌ها را نگرفتند بلکه گروهی کثیر از آزادیخواهان و حتی روزنامه‌نگاران را (با وصف آسهمه تجلیل و دفاع که حالا از روزنامه‌نویس‌ها می‌کنند) گرفتند و به حبس انداختند. یکی از زندانیان کودتا مرحوم سید حسن مدرس بود. دیگری آقای دستنی (مدیر آرزوی شفق سرخ) و نماینده کنونی مجلس بود. و خلاصه در حدود یک صد الی صد و پنجاه نفر در زندان ایشان ماندند. و عجیبتر اینکه جناب آقا یک روزنامه‌نویس آزادیخواه را فقط به حرم اینکه نوشته بود که آقا سید ضیاءالدین با مقامات خارجی ارتباط دارد، گرفتند و حبس کردند. آقا سید ضیاءالدین چندین بار در نطق خود به این موضوع اشاره فرمودند که فعال مایشاء ایران بوده‌اند. ای آقای فعال مایشاء، افلاک! می‌خواستی چند تا از آن "الدوله"‌های کثیف و خائن را دار برزی زیرا تا وقتی که اشخاص فاسد یکی پس از دیگری به دار زده نشده‌اند، این دستگاه‌های مملکت، این مجلس، این دولت، این شاهنشاه (اشاره به پهلوی دوم که در آن تاریخ دو سال از سلطنتش می‌گذشت) هیچ کدام یک بول سیاه ارزش ندارند....

فرمند نطق خود را با اشاره‌ای منصفانه به "وضع روانی" سید ضیاء و حالت "عدم تعادل مغزی"

وی پایان داد و گفت:

"... آخرین قسمت عرایض بنده، نسبت به وضع روانی آقا سید ضیاءالدین است. دیروز وقتی که ایشان گرم صحبت بودند بنده یک نوع حالت روحیه از ایشان مشاهده کردم که حقیقتاً جای نگرانی برای همه باقی می‌گذارد. منظورم این است که ایشان هنوز به مقام نخست‌وزیری نرسیده با یک حال غرور و نخوتی صحبت می‌کردند که بنده حقیقتاً وحشت کردم. برای اینکه مثلی معروف است که مار گریه از ریسمان می‌ترسد. دوره پهلوی بقدری ما را ترسانده است که اگر کسی یک ذره تند حرف بزند ما فوراً می‌ترسیم (خنده نمایندگان) و یک جسارتی هم می‌خواهم به آقا بکنم و آن این است که ایشان خیلی برای افکار خودشان اهمیت فایند و بعضی اوقات هم به همان افکار استناد می‌کنند. بنده کتاب شاعر ملی ایشان را خوانده‌ام و تصور می‌کنم که اگر سه نفر عالم بیغرض بنشینند و آن کتاب را مطالعه کنند و فرمایشات دیروزی ایشان را که در آن جور به جور و غالباً ضد و نقیض صحبت می‌کردند تحت مطالعه علمی قرار دهند، به احتمال قوی رای خواهند داد که فکر آقا سید ضیاءالدین موازنه ندارد... البته این حرف به این صراحت کمی بی‌ادبی نسبت به آقا است و هیچ مانع ندارد که ایشان هم اگر خواستند بنده را دیوانه تصور بکنند ولی عقیده بنده همین است. از این جهت استدعا می‌کنم آقایان نمایندگان مجلس با دقت کامل به اعتبارنامه ایشان رای بدهند. سید ضیاءالدین - بنده خیلی متاسم از اینکه مرعوبیت این بیست سال طوری افراد این مملکت

را ترسانیده که حتی یک وکیل ملت هم نمی‌خواهد از همکار خویش صدای رسائی بشنود. آقای ضیاء – الملک: بنده با اینکه در گذشته وکیل مجلس بوده‌ام ولی در اروپا پارلمان زیاد دیده‌ام. تریبون مجلس محلی است که هر نماینده‌ای می‌تواند پشت آن برود و صحبت کند ولی نباید طوطی‌وار صحبت کند. البته بعضی‌ها (چنانکه خودتان اشاره فرمودید) به واسطه نداشتن موازنه، عقلی حرفهائی می‌رسند که خوشایند دیگران نیست. اتفاقاً هرچه خوشبختی برای بشر در ادوار تاریخی پیش آمده از ناحیه کسانی بوده که موازنه عقلی نداشته‌اند و این یک حقیقتی است که شما باید بدانید. حیوانات موازنه عقلی دارند ولی به هر حال حیوانند. و من خیلی خوشوقتیم که ملکات عقلیه ام موازنه ندارد و گرنه با حیوانات فرقی نداشتم....

فرمند – پس عرایض بنده را تصدیق فرمودید. (خنده شدید نمایندگان)

سید ضیاء – .... بلی، برای اینکه فهمیدم منظور شما از موازنه عقلی چیست.

موازنه عقلی به نظر شما این است که آدم از حرف زدن بترسد. و عقل من این طور موازنه ندارد که از کسی بترسد. مردی که موازنه عقلی ندارد با زبان روح حرف می‌زند.... حال برویم سر صحبت اصلی مان....

سید ضیاء الدین سپس به شرح مطالبی پرداخت که حقیقتاً جز اینکه قبول کنیم دچار عارضه روانی "خود بزرگ بینی" بوده یا اینکه مستمعانش را آدمهائی بسیار ساده لوح و کم اطلاع قرض می‌کرده، نظیر آن مطالب راحتی از سیاستگری که فقط سه ماه نخست وزیر شده باشد، نمی‌توان انتظار داشت.

حرفهائی که وی در آخرین قسمت نطق دفاعیه اش زده آن چنان با حقایق تاریخی متباین است که انسان حقیقتاً متحیر است و نمی‌داند که چگونه آنها را تلقی کند. به آخرین قسمتهای نطق سید ضیاء توجه فرمائید:

".... آقایان نمایندگان: انگلیسی‌ها می‌گویند "لیتل ناوِج" little knowledge همیشه باعث بدبختی است و انسان را گمراه می‌کند. آدم یا باید اطلاعات کافی داشته باشد یا اینکه هیچ‌نداشته باشد. پس از اینکه قرارداد ۱۹۱۹ امضا شد ژنرال دیکنس باشش هفت نفر از صاحبمصابان انگلیسی ما مور ایران شدند و به تهران آمدند. این ژنرال و سایر همکارانش که در آن موقع در ایران بودند تنها کسانی بودند که علاقمند به اجرای قرارداد بودند. و البته اول کسی که برصد کودتا قیام کرد ژنرال آبرنساید بود. او هم مثل آقای فرمند عقیده داشت که سید ضیاء الدین موازنه عقلی ندارد زیرا بدون کسب اجازه و مشورت قبلی با لرد کردن قرارداد را العاء می‌کند. این طرف و آن طرف نشست و بر ضد بنده تحریکات کرد. به طوری که مجبور شدم از ایشان خواهش کنم که در تهران تشریف نداشته باشند و اتومبیلی هم فرستادم و خواهش کردم که از این ملکت شریف بگرد. این کار را هم بنده کردم.... به بعد از آنکه رسیدند شروع کردند به تحریکات که فلانی ملکات عقلیه اش موازنه ندارد، کارهای بیسابقه کرده است، و از این حرفها. سپس بنا کرد با این و آن ملاقات کردن وعده- ای را یا خود موافق کرد و یادسته‌های انجام محقق شد و شروع کرد برصد بنده اقدام کردن و تلگرافاتی به لندن مخابره کرد که فلانی مناسبات ایران و انگلستان را بهمزده است. بنابراین رفتن ایشان از ایران به امر بنده بوده است...."

حال ببینیم این ادعای واهی که رفتن ژنرال آبرنساید از ایران "به امر بنده بوده است" تا کجاصحت دارد. سید ضیاء الدین در نطق خود می‌گوید: "اول کسی که بر ضد کودتا قیام کرد ژنرال آبرنساید بود". اما هر محقق یا مورخ بی‌عرضی که کمترین آشنائی با جریانات سیاسی این دوره از تاریخ ایران داشته باشد می‌داند که طراحی نقشه‌کش حقیقی کودتای سوم اسفند کسی جز همین آبرنساید نبوده است. ملاقاتهای تاریخی وی با رضاخان در قزوین، و تشویق کردن او به انجام کودتا در اغلب اسناد معتبر سیاسی این دوره (منجمله در خاطرات خود آبرنساید) به وضوح تمام منعکس است.



وی که در این تاریخ فرار بود برای تصدی پست مهمی عازم بغداد گردد، یک هفته پیش از ترک ایران تمام تعلیمات و ترتیبات کودتا را داده بود و همان روزی که قرار بود قوای نظامی رصاخان از فروین به تهران حرکت کند (یعنی در اول اسفند ۱۲۹۹ = ۱۸ فوریه ۱۹۲۱) آبرنسايد نیز با یک هواپیمای دو موتور نظامی فروین را به قصد بغداد ترک کرد. زمستان بود و برقی سنگین کوهسارهای اطراف همدان را فرا گرفته بود. شدت سرما به درجهای بود که مونور هواپیما یخ زد و خود هواپیما در یکی از کوهپایه های حومه همدان سقوط کرد. از آنجا که برف زیادی روی زمین نشسته بود به سرنشینان دوکانه هواپیما (خلبان و خود ژنرال آبرنسايد) آسیب مهمی نرسید، به طوری که یک هواپیمای دو-موتوره دیگر که برای نجات آنها اعزام شده بود روز بعد هر دو را صحیح و سالم به بغداد رساند. ژنرال آبرنسايد در ذیل حوادث مربوط به ۲۳ فوریه ۱۹۲۱ (= پنجم اسفند ۱۲۹۹) در یادداستهای خود چنین می نویسد:

"... اطلاع پیدا کرده ام که رصاخان نسخه کودتا را با موفقیت در تهران اجرا کرده است. وی به آن قولی که در فروین به من داده بود که معترض ساه نشود مردانه عمل نکند و اخلاص خود را به مقام سلطنت نشان داده است... تصور می کنم همه مردم ایران برای عقیده شاددکه نقشه آبرنسايد کودتا را من کشیده و اجرای آن را از دست پرده نظارت کرده ام. و اگر راست مطلب را بخواهیم بنویسیم حقیقت هم همین است."

می بینیم که خبر کودتای تهران در روز پنجم اسفند ۱۲۹۹ به بغداد رسیده بوده است. در این تاریخ آبرنسايد سمت جدید خود را در پایتخت عراق تحویل گرفته و مشغول کار شده بود. فرمان نخست وزیری سیدضیاء روز ششم اسفند (پس از مصاحبه سرهنگ باقرخان نیکانندیش با احمدشاه) صادر شد. پس این فرمایش آقا که: "من پس از اینکه نخست وزیر شدم اتومبیلی فرستادم و به ایرنسايد که در تهران بود پیام دادم که ایران را ترک کند. دروغ محض است. و از آن سخیفتر جمله بعدی اوست که می گوید: "... پس از اینکه آبرنسايد به بغداد رسید چون از تهران بیرونش کرده بودم شروع کرده به تحریکات علیه بنده که فلانی ملکات عقلمش موازنه ندارد، کودتا کرده است، کارهای بی سابقه کرده است، و از این حرفها..."

آیا عقل سالم باور می کند که نخست وزیر مخلوق کودتا بتواند خالق کودتا (ژنرال آبرنسايد) را از تهران بیرون کند؟ (حالا کاری به این نداریم که ژنرال انگلیسی در این تاریخ در بغداد بود نه در تهران) - وانگهی کسی که خودش طراح کودتا بوده دیگر چه دلیلی داشته که علیه عمال ایرانی کودتا که انتخابشان را قبلاً تصویب کرده بوده است نوطنه یا تحریک بکند!

کاراکترهائی نظیر سیدضیاء الدین در تمام ادوار تاریخی ایران وجود داشته اند و مشهورترین آنها را سعدی در گلستان به ما معرفی کرده است:

"شایدی گیسوان یافته بود که من علویم و با قافله حجاز آمده بود که از حج می آیم و تصدیده - ای پیش ملک برد که من گفتم. نعمت بسیارش فرمود و اکرام کرد. یکی از ندمای حضرت پادشاه که در آن سال از سفر دریا آمده بود گفت که من او را در عیداضحی در بصره دیدم حاجی چگونه باشد. دیگری گفت که پدرش نصرانی بود در شهر ملطیه، پس علوی چگونه باشد و شورش را به دیوان انوری یافتند. ملک فرمود تا بزنندش و نفی کنند که چندین دروغ چرا گفت. گفت ای خداوند روی زمین

یک سخن دیگر در خدمت بگویم، اگر راست نباشد به هر عقوبت که فرمائی سزاوارم. گفت بگو تا آن چیست. گفت:

غریبی گرت مساست پیش آورد  
دو پیمانہ آب است و یک چمچہ دوغ  
گراز بنده لغوی شنیدی مرنج  
جهان دیدہ بسیار گویند دروغ!

امیدوارم که خوانندگان محترم مجله آینده از دروغهای سیدضیاءالدین نرنجیده باشند ولی درمقام رعایت انصاف این را هم باید گفت که همان اندازه که حرفهای سید در آغاز دوره چهاردهم مجلس شورای ملی عجیب و مملو از تناقضات تاریخی است، تقریباتی که وی بیست سال قبل از آن تاریخ (یعنی در اواخر سال ۱۳۰۰ شمسی) در ژنو برای جمالزاده کرده است بالنسبه صحیح و منضمن پاره‌های حقایق تاریخی است که سرفرصتی دیگر به آنها اشاره خواهد شد.

حواشی، منابع و مآخذ مقاله:

- ۱- متن کامل نظفهای دکتر مصدق و سیدضیاء و سایر ناطقان آن جلسه، در اغلب روزنامه‌های آن دوره بخصوص در اطلاعات (شماره‌های ۲۲الی ۲۵ اسفند ۱۳۲۲) درج گردیده است. نیز بنگرید به کتاب "موازنه" منقح اثر حسین کاستوان، صص ۸۲-۲۳.
- ۲- اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس (جلد سیزدهم) - سند شماره ۷۸۷. گزارش تلگرافی مورخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۹ کاکس به لردکوزن.
- ۳- نورمن در یکی از تلگرافات تالی خود به لردکوزن اطلاع داد که سیدضیاء اورا بطور محرمانه در جریان اقدامات اخیرش قرار داده و اظهار داشته است که به خانواده شاهزاده عبدالحسین میرزا - فرمانفرما پنج روز مهلت داده شده است که چهار میلیون تومان وجه نقد به خزانه دولت جدید بپردازند. اگر فرمانفرما حاضر شد این شرط دولت را بپذیرد بیدرنگ از حبس آزاد خواهد شد و اجازه خواهد داشت که تحت حمایت انگلستان ایران را ترک کند. و اگر نه باید منتظر عواقب عمل خود باشد. (پاورقی سند شماره ۶۸۳ در مجموعه اسناد سیاسی - جلد سیزدهم).
- ۴- سند شماره ۶۸۲ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا - (جلد سیزدهم) - تلگراف مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ نورمن به لردکوزن.
- ۵- جنبه مضحک و عبرت انگیز قضیه در اینجا است که این حرف سیدضیاء که دولتتش " بدون مداخله سفارت اجنبی تشکیل شده" تاحدی صحیح است چون به طوری که در مقاله دیگر نشان داده خواهد شد در قصبه کودتای سوم اسفند سفارت انگلیس عافگیر شد و نظامیان انگلیسی که ایران را تحت اشغال داشتند، بی آنکه وزیرمختار (نورمن) را در جریان بگذارند، به کمک سیدضیاء و میرپنج رضاخان (شاه بعد)، مقدمات این کودتا را فراهم کردند و وزیرمختار را در مقابل عملی انجام یافته فرار دادند. ولی پس از تشکیل دولت کودتا سروکار سید مجدداً با سفارت انگلیس بود تا روزی که کابینه اش افتاد و خودش تحت الحفظ از ایران خارج شد.
- ۶- اطلاعات، شماره ۲۳ اسفند ۱۳۲۲ و کی استوان، ص ۴۷.
- ۷- اسپیار (S. P. R.) با پلیس جنوب) از حروف اول سه کلمه:
- ۸- S. P. R.) اس. پی. آر) گرفته شده است که ایرانیها به آن " اسپیار" می گفتند.
- ۹- اطلاعات شماره ۲۲ اسفند ۱۳۲۲. کی استوان، صص ۵۱-۴۹.
- ۱۰- تقریرات سیدضیاء برای جمالزاده، مجله آینده، شماره نیمه ۱۳۶، ص ۲۹۴.
- ۱۱- نطق فرمند در مجلس دوره چهاردهم، اطلاعات شماره ۲۲ اسفند ۱۳۲۲ و کی استوان ۶۹-۶۸.
- ۱۲- در آن تاریخ در محافل سیاسی تهران این شایعه به شدت رواج داشت که انگلیسی ها سیدضیاءالدین را پس از بیست سال نگهداری در املاک فلسطین، دوباره برای احراز پست نخست وزیر و وارد ایران کرده اند و انتحایش به نمایندگی مجلس شورای ملی از یزد، نخستین قدم برای شناساندن این مرد "تقریباً" فراموش شده" به مردم ایران و هموار کردن راه برای رسیدنش به مقام بعدی (نخست وزیری) است. عمارتی که فرمند در نطق خود بکار برد دایر بر اینکه ایشان هنوز نخست وزیر نشده این طور با تفرعن صحبت می کند اشاره به همین شایعات است.
- ۱۳- خاطرات آیرن ساید، دلیل و قابع ۲۳ فوریه ۱۹۲۱.